

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

آذر ماه ۱۳۸۷ دسامبر ۲۰۰۸

شماره ۲۸

toufan@toufan.org

toufan@toufan.org

نگرانی رژیم از حوادث بحرانی و خیزشهای احتمالی در ص. ۲

کودکان کارگر، نیروی کار ارزان در ص. ۳



زنده باد پیکار متحد دانشجویان علیه ارتجاع! در ص. ۵



۱۶ آذر، روز دانشجو و آنچه که باید طرح گردد

نفی مبارزه ملی و استقلال طلبانه، سیاستی ارتجاعی

و در خدمت امپریالیسم است در ص. ۷

کشتی بان را سیاستی دگرآمد، در حاشیه پیروزی "باراک اوباما" در ص. ۸

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی یک بازنگری مجدد (۱۰) در ص. ۱۲

پیام دفتر خارجی حزب کار ایران (توفان) به کنگره حزب کار ترکیه در ص. ۱۴

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

نگرانی رژیم از حوادث بحرانی و خیزشهای احتمالی

در ماه گذشته نیروی های انتظامی و بسیجی جمهوری اسلامی با حضور بیش از ۳۰ هزار نفر به مدت یک هفته در سطح شهر تهران با عنوان "رزمایش امنیت و آرامش" در ده مسیر، در محلات، خیابانها و اتوبانهای اصلی دست به تمرین زدند. چنین رزمایش و لشکر کشی گسترده‌ای در سطح تهران و ایران بی سابقه بوده است.

سرتیپ عزیزالله رجب زاده فرمانده انتظامی تهران در یک نشست خبری گفته است: "نیروی انتظامی مظهر اقتدار و ضامن ایجاد نظم و امنیت برای مردم است و برای حفظ این اقتدار کسب آمادگی لازم در گرو اجرای طرح های امنیتی است". وی در مورد این تمرین نظامی امنیتی سه هدف را بر شمرده است. "آموزش، تمرین و کسب آمادگی" جهت ارتقای امنیت اجتماعی، هماهنگی با دستگاههای مرتبط، حراست و حفاظت مبتنی بر آرامش فردی، آموزش به شهروندان، حفاظت از مراکز حساس، و **نمایش قدرت** از دیگر اهداف این رزمایش است."

به گفته فرمانده نیروی انتظامی، "عملیات امداد و نجات، مقابله با اقدامات امنیتی، مقابله با **بحران های احتمالی**، تشدید حراست از مراکز استراتژیک، حفاظت از اموال مردم، انتقال سریع نیرو از سایر استانها به تهران، و تمرین هماهنگی بین سازمانهای وابسته با این رزمایش از جمله بخش های اجرائی این رزمایش است." رجب زاده گفته است، این رزمایش می تواند تمرینی برای مقابله با مشکلاتی نظیر زلزله و حوادث بحرانی دیگر باشد. معاون فرمانده نیروی انتظامی، احمد رضا رادان نیز در مصاحبه اخیر خود گفت "امنیت محله‌ها به نیروهای بسیجی سپرده شده و ورود بسیج به امنیت محله محور می تواند باعث رشد امنیت و احساس بیشتر آرامش در بین مردم شود."

مردم با طرح "امنیت اجتماعی" رژیم که هر ساله در فصل تابستان به منظور مقابله با جوانان و زنان "بدحجاب" و "انحرافات" اجتماعی صورت میگیرد آشنائی دارد. سرکوب زنان و جوانان و ایجاد جو ارباب و وحشت امر تازه‌ای نبوده و رژیم اسلامی نزدیک به سه دهه با همین شیوه‌های بربرمنشانه و ضد انسانی و توسل به چماق و زندان حکومت کرده و با آفریدن فقر عمومی و فلاکت گسترده اجتماعی هر نوع امنیت اجتماعی و اقتصادی را از مردم سلب نموده و امروز وجود منحوسش خود سمبل هر نوع عدم امنیت اجتماعی در ایران است.

اما نگرانیهای اخیر رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی که در قالب "رزمایش امنیت پایدار و آرامش" صورت گرفته و با گسیل بیش از ۳۰ هزار ارادل و اوباش به خیابانها بازتاب داشته است عمیق تر از طرح مبارزه با زنان "بدحجاب" تهران است. رژیم این **نمایش قدرت** را مبارزه پیشگیرانه با حوادث و بحرانهای احتمالی و کسب آمادگی و مقابله با این بحران بیان داشته است.

ترس و وحشت رژیم از حوادث احتمالی و طرح گسترده رزمایش امنیتی و بسیجی را باید در چهارچوب تأثیر بحران مالی جهانی بر اقتصاد ورشکسته ایران که بر فروش نفت میچرخد مورد ارزیابی قرار داد. زمامداران اسلامی که در آغاز، نسبت به بحران وخیم مالی در آمریکا ابراز شادمانی کرده و در مقابل "اقتصاد لیبرالی و مارکسیستی"، "اقتصاد اسلامی را بعنوان آلترناتیو" معنوی و انسانی تبلیغ میکردند، بعد از چندی دریافتند که اقتصاد بیمار اسلامی شان نیز جدا از دایره سرمایه‌داری جهانی امکان بقا ندارد و بشدت از آن تأثیر میگیرد. رژیم جمهوری اسلامی که در اوایل تابستان امسال هر بيشکه نفت را به قیمت ۱۶۰ دلار میفروخت، اکنون به مرز ۵۰ دلار در هر بيشکه رسیده است. دوشنبه ۱۷ نوامبر، بهای نفت وست تگزاس ۵۶ دلار و متوسط بهای نفت اوپک ۴۹ دلار در هر بيشکه بود. حال که ۸۰ درصد بودجه پیش بینی شده ایران بر اساس فروش نفت به مبلغ ۱۴۰ دلار در هر بيشکه تنظیم گردید، دولت "مهرورز" ۸۰ درصد هزینه‌های خود را چگونه تأمین خواهد کرد؟ آیا تحریمها اقتصادی و فشارهای بین المللی تأثیری بر اقتصاد بیمار ایران خواهد داشت؟ آیا سقوط بهای نفت، نوسانهای شدید در نرخ ارز و نیز گسترش بحران مالی به منطقه خلیج فارس که با اقتصاد ایران روابط تنگاتنگ و عمیقی دارد، بر اقتصاد ایران نیز تأثیر میگذارد؟ روشن است که اقتصاد وابسته به نفت ایران در ماههای آینده با بحران جدی روبرو خواهد شد و رژیم همانند گذشته توان مقابله با بحران داخلی را ندارد. رژیمی که در اوج فروش نفت به قیمت ۱۶۰ دلار در هر بيشکه از پرداخت حقوق کارگران و تأمین حداقل نیازهای ضروری و اولیه زحمتکشان ناتوان بوده و ۸۰ درصد مردم را به زیر خط فقر کشانده است چگونه می تواند با سقوط قیمت نفت و تشدید بحران جهانی و افزایش سرسام آور قیمت ارزاق و هزینه کمرشکن مسکن به مسائل و معضلات مردم جان به لب رسیده ایران پاسخ گوید؟ محمود احمدی نژاد در پاسخ به این سؤال در روز یکشنبه سوم آذرماه در بازدید از نمایشگاه مطبوعات و خبرگزاری ها در تهران چنین گفت:

" قادریم کشورمان را با **قیمت نفت هشت دلار و پنج دلار** نیز اداره کنیم." این درحالیست که صندوق بین المللی پول چندی پیش اعلام کرده بود "که بودجه ایران با نفت ۹۰ دلاری به تعادل می رسد و اگر بهاء نفت پائین تر از این قیمت بفروش رسد، ایران با مشکلات کسری بودجه مواجه خواهد شد." البته اظهارات ابلهانه احمدی نژاد تازه گی ندارد وی اینهمه هوش و علم اقتصاد شناسی را از امام خمینی‌اش به ارث برده که با تمسخر گفت "پایه اولاغ نیز اقتصاد است."

رژیم جمهوری اسلامی از نارضایتی عمومی و گسترش نفرت مردم نسبت به خود و دارودسته‌اش آگاه است و چاره می اندیشد. بحران رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی هر روز عمیق تر میشود و رژیم برای حل این بحران چاره‌ای جز

آمده باش نظامی در هیبت "رزمایش امنیت پایدار اجتماعی" و کیش دادن گرازهای بسیجی بسوی مردم جان به لب آمده در محلات و کوچه و بازار نمی بیند. رژیم از طغیان گرسنه گان و جان به لب رسیدگان بشدت می ترسد و ایجاد ترس و ارعاب را تنها راه مقابله با زلزله احتمالی می بیند. اینهمه عربده کشی و نعره زدنهای نیروهای سرکوبگر انتظامی و بسیجیها در میادین و خیابانها در تهران و سراسر کشور چیزی جز هراس رژیم از انفجار احتمالی مردم نیست. بحران مالی جهانی و سقوط شصت درصدی بهاء نفت، رشد روزافزون نارضایتی عمومی در ایران، روی کار آمدن "باراک اوباما" و ساز مذاکره مستقیم و بی قید و شرط با رژیم جمهوری اسلامی و رفع موقتی خطر تجاوز نظامی به ایران، رژیم را بیش از پیش مورد تعرض تودهها قرار میدهد. رژیم دیگر نمی تواند مانند گذشته با اشاره به حربه خطر تجاوز خارجی و "هل من مبارزه طلبی" دهان مردم معترض را بدوزد.

رژیم روزهای سختی را در پیش دارد و نمایش قدرت کنونی در مقابله "با زلزله و حوادث احتمالی" تبلوری از وحشت و درماندگی جمهوری اسلامی در مقابل کارگران، زحمتکشان، زنان، دانشجویان و عموم مردم تحت ستم ایران است. برای زلزله احتمالی که در پیش است خود را آماده کنیم.

* * * * *

کودکان کارگر، نیروی کار ارزان

غار تگری انحصارات امپریالیستی و دستورالعملهای نئو لیبرالیستی سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که زمینههای تخریب کشاورزی و صنایع داخلی در عرصه کشورهای عقب نگه داشته شده را با برداشتن تعرفههای گمرکی و یارانهها و خصوصی سازی و تدوین قوانین کار بر اساس حفظ امنیت سرمایه و بی حقوقی نیروی کار و ممانعت از تشکیل اتحادیهها و سندیکاهای واقعی و مستقل شرایطی را فراهم می کند که باعث گسترش بیکاری و فقر در این جوامع و در تداوم خود به عامل اصلی گسترش کار کودکان شده است.

طبق آمارهای سازمان بین المللی کار، یونیسف و سازمان ملل ۲۴۶ میلیون کودک در جهان به دلیل شرایط بد اقتصادی مجبور به کار در شرایط دشوار هستند. از این تعداد ۶۱ درصد در آسیا، ۳۲ درصد در آفریقا و ۷ درصد در آمریکای لاتین به کار گرفته شدهاند. هر چند در ظاهر، کار کودکان، معضل و پدیده‌ای، مربوط به کشورهای به اصطلاح "در حال توسعه" و "جهان سومی" است ولی با کمی دقت نقش انحصارات امپریالیستی و شرکت‌های چند ملیتی را در استثمار کار کودکان می توان دید. بسیاری از شرکتهای چند ملیتی در هندوستان، پاکستان، بنگلادش، فیلیپین، مکزیک، برزیل در بهره کشی از نیروی کار ارزان کودکان کارگر این کشورها نقش دارند. به طور نمونه در گزارش تحقیقی کنفدراسیون بین المللی اتحادیه آزاد در رابطه با کار کودکان در فیلیپین چنین آمده است: "گروه تحقیق یک کارخانه چند ملیتی تولید پوشاک را مورد بررسی قرار داد. این کارخانه در چهل و هشت منطقه و بازار مختلف جهان شعبه و سهام دارد. تولیدات این کارخانه، لباس زنانه از قبیل: جوراب، مایوی دو تکه، کرس، کمر بند و شورت است، که ۹۸ درصد آن‌ها در بازارهای اروپا و بقیه در فیلیپین به فروش می رسد. کارخانه به این دلیل در فیلیپین لباس تولید می کند، که مخارج بسیار کمتری را بخصوص در بخش پرداخت دستمزد به کارگران متقبل می شود. مانند بسیاری دیگر از کشورهای، در فیلیپین هم کار کودکان در سطحی وسیع رایج است. کودکان بعضاً به طور مستقیم و بعضاً توسط مقاطعه کار استخدام می شوند. بعضی از کودکان، از چهار سالگی کار می کنند. شکل کار به این صورت است: مدیر تولید محلی، دستور تولید را از بخش مرکزی کارخانه چند ملیتی می گیرد. او این دستور را به مقاطعه کار منتقل می کند و وی هم به نوبه خود به کارخانه، این کارخانه‌ها البته سلول‌ها و کارگاههای کوچکی هستند که اکثر گروه‌های کاری آن‌ها را کودکان تشکیل می دهند و اغلب این کودکان هم دخترند. دختران، به ویژه به دلیل مطیع بودن و ظرافت و مهارت انگشتانشان، انتخاب می شوند. مقاطعه کار جز مقدار بسیار ناچیزی، از آن چه که از مدیر تولید محلی بابت دستمزد این دختران دریافت می دارد، به آنها نمی پردازد... نتیجه و سود این پروسه مشقت بار به جیب کارخانه چند ملیتی ژرمن می رود. گروه تحقیق، کارگران چهار ساله‌ای را در این گونه کارخانه‌ها دید که کار می کنند و حقوقشان به مادرانشان پرداخت می شود." و این نمونه کوچکی از هزاران مورد غارت و چپاول و استثمار کودکان کارگر توسط سرمایه جهانی است.

در ایران سیاستهای اقتصادی نئو لیبرالیستی جمهوری اسلامی که در دو دهه اخیر توسط دولتهای "سازندگی" رفسنجانی و "اصلاح طلب" خاتمی و "عدالت خواه و مهر ورز" احمدی نژاد با پیگیری دنبال شده است و همه جناحهای حاکمیت بر سر آن توافق نظر دارند شرایطی را فراهم کرده است که طبق آمار دولتی بیش از ۲۰ میلیون نفر زیر خط فقر و ۱۲ میلیون نفر در فقر مطلق و یک میلیون نفر از نظر گرسنگی در رنج هستند.

بر اساس آخرین آمار منتشر شده توسط مرکز آمار ایران در سال ۸۵، از مجموع ۱۳ میلیون و ۲۵۳ هزار کودک در رده سنی ۱۰ تا ۱۷ سال کشور ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار کودک خارج از چرخه تحصیل و یک میلیون و ۶۷۰ هزار کودک به صورت مستقیم درگیر کار بوده‌اند و ۹۱۵ هزار کودک با عنوان "کودک خانه دار" ثبت شده‌اند.

بر مبنای اطلاعات سازمان مدیریت و برنامه ریزی ۳۸۰ هزار کودک ۱۰ تا ۱۴ سال در سراسر کشور کار ثابت دارند و ۳۷۰ هزار کودک ۱۰ تا ۱۴ سال کار فصلی می‌کنند.

کودکان کارگر به عنوان نیروی کار پر انرژی و پر تحرک و ارزان قیمت و در عین حال بی پناه و مطیع و بی درد سر و فارغ از هرگونه حمایت قانونی و بیمه و مالیات، بهترین نیروی کار برای کارفرمایان هستند.

طبق ماده ۷۹ قانون کار جمهوری اسلامی به کار گرفتن کودکان زیر پانزده سال غیر قانونی است، ولی با خارج کردن کارگاههای زیر ده نفر و کارگاههای خانگی و خانوادگی از مشمولیت قانون کار و همچنین اجازه شرعی به ولی کودک برای بستن قرار داد با کارفرما شرایطی را برای کارفرمایان فراهم کرده‌اند که آنها بتوانند از استثمار این نیروی کار ارزان برخوردار شوند. فقط در تهران ۱۵۰۰۰۰ کارگاه زیر ده نفر وجود دارد که خارج از هرگونه نظارت قانونی، کودکان کارگر زیر پانزده سال را نیز به استثمار می‌کشند.

کار کودکان در مزارع، باغها، دامداریها، مرغداریها، قایقهای ماهی گیری، معادن، کارخانه‌های آرد، سیمان، تراش کاریها، جوشکاریها، آهنگریها، نجاریها، قالب سازیها، تعمیرگاههای ماشین، قالی بافیها، پتو بافیها، تولیدات پوشاک، جوراب بافیها، کفاشیها، شیرینی پزیها و نانوائیها، بلور سازیها و شیشه گریها، کوره پزخانهها و موزائیک سازیها، سنگبریها و در کارگاههای ساختمانی و غیره در بدترین شرایط بهداشتی و ایمنی و فشارهای شدید فیزیکی کودکان کارگر را دچار آسیبهای جدی از لحاظ رشد جسمی، روانی، اجتماعی و عاطفی می‌کند.

هر ساله صدها نفر از کودکان کارگر دچار سوانح ناشی از کار می‌شوند. قطع انگشتان دست لای دستگاہها و ماشین آلات، شکستگی دست و پا در نتیجه سقوط از ارتفاع و یا تصادف و سوختگی و حتی فلج ۱۵ کودک کارگر کفاشی در اثر استنشاق مواد شیمیائی نمونه‌هایی است از مخاطره آمیز بودن شرایط کار این کودکان.

خبرگزاری ایسنا در ۳۰ مهر ۸۵ تحقیقاتی را که روی ۴۱۳۳ نفر از کودکان کارگر صورت گرفته گزارش می‌کند که نشان دهنده ۷۳ درصد بیماری چشمی، ۶۱ درصد بیماری تنفسی، ۶۴ درصد بیماری قلبی، ۶۹ درصد اختلال در شنوایی، ۸۳ درصد بیماری پوستی در بین آنهاست.

قوانین بین المللی حمایت کننده حقوق کودکان، انجام فعالیتهایی که با سلامت جسمی، روانی و اخلاقی کودک مغایرت داشته، یا آنها را از تحصیل به هر شکلی محروم کند برای آنها مضر دانسته و دولتها را موظف می‌کند وسیله تحقق و اجرای این قوانین را فراهم سازد. جمهوری اسلامی با وجود این که از امضا کننده‌های پیمان نامه جهانی حقوق کودک است در عرصه عمل با پیش گرفتن سیاستهای اقتصادی نئولیبرالیستی، ضمن گسترش فقر در جامعه، زمینه گسترده تر کردن کار کودکان و استثمار هر چه بیشتر آنها را فراهم کرده است.

واقعیت این است که حاکمیتی که پایه و اساس آن بر غارت و چپاول باندهای مافیائی گذاشته شده است و با ادعای عدالت خواهی و مهرورزی شرایطی را ایجاد کرده‌اند که به قول خودشان بچه مسلمانها از برکت اصل ۴۴ و خصوصی سازی میلیارد در شوند و بچه مسلمان ۱۶۰ میلیارد تومانی وزیر کشورش می‌شود حتماً به کودکان کارگر به چشم بچه کافرهائی نگاه می‌شود که برای بهره کشی خلق شده‌اند. اینها نه می‌خواهند و نه می‌توانند در جهت حل این معضل اجتماعی قدمی بردارند.

از بین رفتن قطعی بهره کشی از نیروی کار کودکان تنها با جمع شدن بساط ننگین و ضد بشری و جرثومه فساد و تباهی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و استقرار نظام انسانی سوسیالیستی امکان پذیر است.

زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهایی بشریت!
نابود باد سرمایه داری و امپریالیسم!

زنده باد پیکار متحد دانشجویان علیه ارتجاع!

جنبش دانشجویی موجی نیست که آرام گیرد

۱۶ آذر، روز دانشجو و آنچه که باید طرح گردد

دانشجویان آزادیخواه دانشگاههای سراسر ایران به رغم ترور و خفقان حاکم و حضور فعال شبکه های سیاه بسیجی و حراست و نیروهای پنهان و آشکار شبه فاشیستی، هر روز پرتوان تر در مقابل ارتجاع جمهوری اسلامی می ایستند و با فریاد "دانشگاه پادگان نیست" رژیم را به چالش می طلبد. در هفته های اخیر مبارزه دانشجویان که ابتدا برای تحقق حقوق صنفی و امنیتی در دانشگاه آغاز شد سریعاً با طرح مطالبات سیاسی و شعارهای ضد حکومتی مرگ بر دیکتاتور پیوند خورد و رنگ سیاسی و ضد رژیمی بخود گرفت.

روز شنبه ۱۸ آبان، دانشجویان دانشگاه زاهدان در پی ناامنی های اخیر و حمله افراد چاقوکش و مسلح و مضروب شدن یکی از دانشجویان کارشناسی ارشد، دست به تجمع و اعتراض زده و نفرت و انزجار خویش را نسبت به اوباشان چماقدار ابراز داشتند. طبق گزارشات رسیده، وضعیت جسمی این دانشجوی کارشناسی ارشد وخیم بوده و در بیمارستان بسر می برد.

طبق گزارش خبرنگار امیر کبیر، بعد از این حادثه دانشجویان به دلیل کوتاهی مسئولین مربوطه در تأمین امنیت دانشگاه و عدم پایبندی به وعده های جمع گذشته، دست به تحصنی دیگر با حضور بیش از ۳۰۰۰ نفر از دانشجویان در دوشنبه شب ۲۰ آبان زدند که تا روز سه شنبه ادامه یافت. به دلیل کثرت دانشجویان، شورای متحصنین از تمام تشکل های صنفی دانشجویی تشکیل و در طی بیانیه ای خواستار تغییر و استعفای عوامل حادثه و نیز اعضای کمیته انضباطی گردیده اند و تا رسیدن به خواسته های خود دست از اعتراض و تحسن بر نخواهند داشت.

طبق گزارش ادواریوز به دنبال اعتراضات دانشجویی در جریان جلسه سخنرانی حسن رحیم پور ازغدی در دانشگاه **خواجه نصیر**، ۵ تن از دانشجویان این دانشگاه که به عنوان منتقد در این سخنرانی حاضر شده بودند به کمیته انضباطی احضار شدند. احضار و تهدید دانشجویان معترض به سخنرانی رحیم پور ازغدی در حالی است که وی در سخنان خود، حضور دانشجویان منتقد در سخنرانی اش را نشانه آزادی بی سابقه در نظام جمهوری اسلامی دانسته بود. وی در عین حال در این سخنرانی با ابله دانستن دانشجویان، آنها را به خط گیری از گروه های خارج از کشور متهم کرده بود. طبق گزارش خبرنگار امیرکبیر: "دانشجویان دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی در حمایت از ۵ تن از فعالین دانشجویی این دانشگاه که پس از شرکت اعتراضی در سخنرانی آقای رحیم پور ازغدی به احکام سنگین محرومیت از تحصیل محکوم شده اند، روز دوشنبه ۲۷ آبان دست به اعتصاب غذا زده و به ادامه برخوردهای سرکوب گرانه با فعالین دانشجویی اعتراض کردند. با توجه به این که دانشکده های دانشگاه خواجه نصیر پراکنده میباشند، اما این اعتصاب با استقبال بی نظیر دانشجویان به طور هم زمان در دانشکده های مختلف این دانشگاه صورت گرفت. نکته جالب در این میان تعجب دانشجویان بسیجی از حمایت گسترده دانشجویان خواجه نصیر از همکلاسی های تعلیق شده شان بود به طوری که بارها سعی نمودند با جمع آوری ظرف غذای دانشجویان از ادامه این اعتصاب جلوگیری کرده و یا با لجن پراکنی این اعتصاب را نوعی اعتراض صنفی به کیفیت غذای دانشگاه جلوه دهند... این در حالی است که در هفته های گذشته نیز بیش از ۵۰۰ تن از دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر با هشدار نسبت به ادامه این گونه برخوردها با فعالین دانشجویی حمایت خود را از دانشجویان معترض اعلام کرده اند. دانشجویان امضا کننده این نامه اعلام نموده اند که با توجه به سابقه و شناختی که از دانشجویان تعلیق شده دارند ارتباطی بین این دانشجویان و گروه های خارج از کشور نمی بینند و این اتهامات واهی تنها بهانه ای است جهت برخورد با فعالین دانشجویی دانشگاه تا دیگر هیچ صدای اعتراضی از دانشجویان آزادی خواه و حق طلب بلند نشود. در پایان این اعتصاب غذا نیز دانشجویان اعلام نمودند تا لغو احکام تعلیق دانشجویان و پایان دادن به محدودیت های موجود به اعتراضات خود ادامه خواهند داد."

روز دوشنبه ۲۷ آبان دانشجویان مبارز دانشگاه تربیت معلم در اعتراض به هیئت رئیسه دانشگاه، جلسه ای را که رئیس این دانشگاه ترتیب داده بود، ترک کردند. دانشجویان رئیس دانشگاه را به خاطر عدم پایبندی به تعهداتش، مردود و نامشروع بیان داشتند. زیرا همین دانشجویان در خرداد ماه گذشته همراه با اعتراضات شکوهمند و اعتصاب غذای گسترده خود رئیس دانشگاه را مجبور نمودند تا ضمن پذیرش خواسته های دانشجویان تعهد داده بود با هیچ یک از دانشجویان شرکت کننده در تحسن برخورد ننمایند، لیکن با پایان سال تحصیلی و آغاز تابستان بسیاری از دانشجویان دانشگاه تربیت معلم را به دادگاه انقلاب اسلامی کرج احضار نمودند و احکام گوناگون محرومیت از تحصیل برای دانشجویان صادر نمودند.

روز ۲۷ و ۲۸ آبان، دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل در مازندران دست به تجمع و اعتراض زدند. طبق گزارش پایگاه خبری امیرکبیر: "علت اصلی این اعتراض دانشجویان از زمانی آغاز شده است که متوجه شدند به زودی درب های ورودی دانشگاه برای دختران و پسران تفکیک خواهد شد و دانشگاه قصد دارد با استخدام چند نگهبان زن موج

برخورد با دانشجویان دختر و مسئله حجاب آنها را که از زمان دولت نهم افزایش یافته بود گسترده تر کند. در ابتدا دانشجویان با برگزاری جلسه بحث آزاد در مقابل انجمن اسلامی این دانشگاه به بحث حول تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌های کشور و بالاخص این دانشگاه پرداختند. در ابتدای این جلسه که با حضور بیش از ۱۵۰ نفر از دانشجویان دختر و پسر انجام شد یکی از دانشجویان به بیان تاریخچه تفکیک جنسیتی در ایران پرداخت و تاریخچه‌ای از آن را بیان کرد. سپس دانشجویان این پدیده را در دولت احمدی نژاد و مخصوصاً در دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل مورد نقد و بررسی قرار دادند و اعمال انجام شده توسط مسئولین دانشگاه را در این زمینه از جمله جدا کردن درهای ورودی دانشگاه و تفکیک مراسم معارفه ورودی‌های جدید و تفکیک اردوهای دانشجویی و... را محکوم کردند. در طول این جلسه و پس از آن دانشجویان به جمع آوری طوماری اعتراضی در همین زمینه از شرکت کنندگان پرداختند. در بخشی از متن آغازین این طومار تفکیک جنسیتی را در راستای توهین به شعور، عزت و حقوق دانشجویان دانستند و آن را زیر پا گذاشتن قداست دانشگاه قلمداد کردند. "...

این اعتراضات متنوع و شکوهمند دانشجویان نشان دهنده آن است که فضای پر تلاطم جامعه دانشگاهی کاملاً سیاسی است و دانشگاهیان اعم از دانشجو و استاد سالهاست با دادن قربانیهای فراوان پرچم مبارزه علیه حکومت فاشیستی مذهبی را بر افراشته و خواسته‌های مشخص و اصولی خود را در مقابل رژیم ضد علم و دانش که دانشگاه را با پادگان و مکتبخانه دوران قرون وسطی عوضی گرفته، طرح کرده است. جدائی دین از آموزش و لغو قوانین تبعیض جنسیتی (آپارتاید جنسی)، کوتاه شدن دست نیروی انتظامی و مأموران امنیتی و چماق دار از دانشگاه، آزادی بیان و عقیده... و مطالبات طبیعی و انسانی می‌باشند که رژیم پس مانده جمهوری اسلامی قادر به پاسخگویی بدانها نیست و چاره‌ای جز سرکوب نمی‌بیند. روحانیت مرتجع که دشمن سوگند خورده علم و دانش است و مرگ خویش را در رشد فکری و علمی دانشجو می‌بیند از روی ترس و استیصال دست به مقاومت ارتجاعی می‌زند و با تکیه بر سرنیزه و همه امکانات امنیتی به سرکوب دانشجویان آزادخواه و آینده سازان میهن می‌پردازد.

اما علیرغم همه این بگیر و ببندها، زندان و شکنجه دانشجویان و از سوئی تهدید و ارعاب و آزار و اذیت خانواده‌های دانشجویان و... شعله مبارزه خاموش نگردیده و دانشجویان سنگر به سنگر علیه مستبدان حاکم می‌رزمند و در اثر تداوم همین مبارزه است که این جنبش امروز از حمایت بسیاری از اقشار جامعه برخوردار گردیده است. دانشجویان باید در عین طبیعی ترین نوع زندگی در میان مردم و با مردم در صدد کسب حداکثر فایده با دادن حداقل قربانی باشند. باید از فعالیت کاملاً علنی و ماجراجویی خودداری کرده و تداوم کار مبارزه را تضمین نمود. جنبش دانشجویی باید با هوشیاری و خط کشی روشن با جریانات مشکوک و علنی گرا که بنام "چپ و کمونیست" به سمپاشی مشغولند، برزمد و بر پاکیزگی مبارزه دموکراتیک، ضد امپریالیستی و عدالتخواهانه این جنبش که سنت دیرینه‌ای دارد تأکید ورزد.

۱۶ آذر، روز دانشجو و آنچه که باید طرح گردد

امسال نیز مثل هر سال دانشجویان شجاع و مبارز میهن ما به استقبال ۱۶ آذر، روز دانشجو می‌روند، روز همبستگی و یگانگی همه دانشجویان علیه ارتجاع و امپریالیسم. همان طور که در گذشته طرح کرده‌ایم نیاز جنبش دانشجویی در شرایط کنونی ایجاد کنفدراسیون واحد و سراسری دانشجویان است که بتوان با برنامه و اهداف واحد صنفی سیاسی، وسیع ترین قشر دانشجو را در آن متشکل کرد و به فعالیت دراز مدت پرداخت. چنین تشکیلات توده‌ای و دموکراتیکی می‌تواند دربرگیرنده منافع عام توده دانشجو صرف نظراً از مرام و مذهب و ملیت باشد. چنین سازمانی در اهداف و وظایف دموکراتیک خود نمی‌تواند نسبت به سرنوشت سایر ستم‌دیدگان جامعه نظیر کارگران، زحمتکشان، زنان، معلمان، کارمندان... بی تفاوت باشد. این تشکیلات ماهیتاً دموکراتیک و ضد امپریالیستی است و مخالف تحریم اقتصادی و هر نوع دخالت خارجی در امور داخلی ایران است. خواست جدائی دین از دولت و آموزش و لغو حجاب اجباری، برچیدن تفکیک جنسیتی (آپارتاید جنسی)، آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی، اخراج نیروهای انتظامی، حراست و بسیج و تفتیش عقاید از صحن دانشگاه..... خواست عموم دانشجویان است. تنها با تأسیس چنین تشکلی است که می‌توان با دفاع از منافع عام جنبش دانشجویی به طور جدی و یکپارچه و در اتحاد با کارگران و زحمتکشان در مقابل رژیم تاریک اندیش جمهوری اسلامی ایستاد و آن را به چالش گرفت.

حزب ما به دانشجویان به مناسبت بیداری و پیکارجویی و شجاعت آنها درود می‌فرستد و با تمام قوا از مبارزاتشان پشتیبانی میکند. مارکسیست لنینیستهای درون این جنبش باید به حزب طبقه کارگر ایران، حزب کار ایران (توفان) بپیوندند و از رهنمودهای این حزب در کار مبارزه خویش با دورنمای کمونیستی سودجویند.

زنده باد پیکار متحد دانشجویان علیه رژیم سرمایه داری
جمهوری اسلامی!

نفی مبارزه ملی و استقلال طلبانه، سیاستی ارتجاعی و در خدمت امپریالیسم است

هجوم امپریالیسم به منطقه و تجاوز آشکار به حقوق و تمامیت ارضی و نقض حق تعیین سرنوشت خلقهای افغانستان و عراق موجب گردید تا انحرافات اکنومیمیستی و ترسکیستی که در بسیاری از سازمانها و احزاب ایرانی لانه گزیده بود خود را نمایان سازند و ورشکستگی تئوریهای خود را در قالب نفی پیکار عادلانه ملل مورد تجاوز به نمایش بگذارند. سکوت معنی دار این جریانات در مورد مقاومت عادلانه خلقهای افغانستان و عراق علیه نیروهای استعماری، فقدان تاکتیک و عدم همبستگی با این خلقها به بهانه حضور و نفوذ نیروهای غیرپرولتاری و مذهبی در رأس این جنبشها همه نشانه نفی پیکار ملی و اسقلال طلبانه خلقهاست و این فقط به دو کشور افغانستان و عراق ختم نمی شود. نوع برخورد آنها به اشغال لبنان، انتخابات دموکراتیک فلسطین و جنبش حماس و حمله احتمالی به ایران نیز در همین کادر قابل تبیین است. این جریانات عملاً به سیاست تجاوزکارانه، راهزانه و صدور "تمدن" امپریالیستها به ممالک "وحشی" تن میدهند، زیرا، زیر بار شعار صحیح **ممانعت** از تجاوز به کشورهای ضعیف که از سوی جنبش جهانی صلح و همه مردم جهان طرح می شود نرفته و نمی روند و امروز نیز با تحقق یافتن این تجاوز، از ترس قدرت گیری نیروهای مذهبی از بیان **شعار خروج بی قید و شرط و فوری نیروهای اشغالگر از خاک افغانستان و عراق** امتناع می ورزند و به ادامه و تداوم اشغال یاری می رسانند. اینها درگفتار انترناسیونالیست‌اند اما در کردار در باتلاق تجاوزگری و شوونیسم ملت ستمگر علیه ملت تحت ستم فرورفته‌اند.

مارکس در پاسخ به پدر همین آقایان یعنی **پردون** که مسئله ملی و استقلال طلبانه ستمدیدگان را در زیر لوای کلی "انقلاب اجتماعی" نفی می کرد و اهمیتی برای آن قایل نبود علیرغم این که در درجه نخست منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریای ممالک پیشرفته را در نظر داشت، اصل اساسی انترناسیونالیسم را مطرح کرد که عبارت باشد "**ملتی که به ملت دیگر ستم می کند خودش آزاد نیست**". مارکس از موضع منافع انقلابی جنبش کارگران آلمان در سال ۱۸۴۸ می طلبید که دموکراسی پیروزمند آلمان، آزادی ملل تحت سلطه آلمان را اعلام کند و آن را عملی نماید. از همین موضع در سال ۱۸۶۹ وی از جدائی ایرلند از انگلستان حمایت کرد. برای مارکس شرط پیروزی پرولتاریای انگلیس آزادی مردم ایرلند بود.

لنین می گفت سه نمونه ممالک وجود دارند: "..... سوم:

نیمه مستعمرات نظیر چین، ایران و ترکیه و تمام مستعمراتی که دارای جمعیتی در حدود ۱۰۰ میلیون نفر هستند..... سوسیالیستها..... باید آزادی فوری و بدون قید و شرط مستعمرات را بطلبند- این خواست از نظر سیاسی معنی دیگری نمی دهد بجز به رسمیت شناختن حق خود تعیینی سرنوشت ملل-...."

مارکس و انگلس آموزگاران پرولتاریا همواره از استقلال ملتها و مبارزه ملی آنها حمایت کرده‌اند. کسی نمی تواند ادعا کند که مارکسیست است و آن هم از نوع "مارکسی" مارکسیست و برای بررسی و سرگرمی مارکسیسم سمینار برگزار کند ولی وقتی از ملیت، منافع ملی، استقلال و آزادی ملی، حق خود تعیینی سرنوشت ملل سخن به میان می آید چهره درهم بکشد، روتزش کند و علیه مارکسیسم لشگرکشی نماید. این گفته بزرگ را بیاد آوریم "**ملتی که به ملت دیگر ستم می کند خودش آزاد نیست**". این مبنای تفکر مبارزه ملی ملتهای ستمکش بر علیه ملتهای ستمگر است و تمام هنر دیالکتیکی مارکس و انگلس در اینجاست که نشان می دهند پرولتاریای ملت ستمگر باید از مبارزه ملی پرولتاریا و نه تنها پرولتاریای ملت تحت سلطه بلکه مجموعه مبارزه ملت تحت سلطه علیه استعمار حمایت کند و نه این که به بهانه این که "میهن پرستی" بورژوائی است، از حمایت از این مبارزات سرباززند. کسی که این مفهوم دیالکتیکی را نفهمد بین این دو گفته مارکس "پرولتاریا میهن ندارد" و "ملتی که به ملت دیگر ستم می کند خودش آزاد نیست"، "تناقص" پیدا خواهد کرد و تصور می کند مارکس و انگلس دیوانه بوده‌اند که هم هوادار نفی وطن و هم حامی ملتهائی هستند که برای وطن و استقلال ملی خود می رزمند.

لنین که نظریاتش مانند خاری درچشمان اکنومیستها فرو می رود این نظریه را به صورت زیر بیان کرد: "**پرولتاریای جهان و خلقهای ستمکش متحد شوید**" و این رهنمودی بود که پرولتاریای همه کشورها به ویژه پرولتاریای ممالک امپریالیستی یار و یاور پرولتاریای ممالک مستعمره، زیر سلطه و تحت ستم باشد و درحالی که این پرولتاریا برای آزادی میهنش از زیر سلطه اسارت امپریالیستی و استعمار می رزمند، در ممالک امپریالیستی درکنار آنها قرار گرفته، بورژوازی خود را تحت فشار قرار داده، اعتصاب کرده، نمایشات خیابانی راه انداخته، نیروهای کمکی به یاری پرولتاریای ملت ستمکش گسیل دارد و..... تا روح همبستگی جهانی پرولتاریا را به نمایش بگذارد. مارکس می دانست و بارها تأکید کرده که شرط آزادی پرولتاریای ممالک استعمارگر و سرمایه‌داری بدورافکندن یوغ استعمار از گردن ملتهای تحت سلطه است. "میهن نداشتن" همراه با "میهن پرستی" دیگری شرط آزادی هردوی آنهاست. از همین جاست که روح پشتیبانی از مبارزه ملتهای تحت ستم می گسترده و بربرمنشی استعمار مورد حمله قرار می گیرد.

"حزب کمونیست کارگری" که خود را به "ایران" منتسب میکند در واقع سخنگوی ایدئولوژی استعمار است. این حزب مبارزه ملی خلقهای زیر سلطه علیه امپریالیسم را نفی میکند. بخش بزرگی از برنامه این حزب رونویسی ناشیانه از "بیانیه"

حزب کمونیست" بود و در روند تغییرات خود به بیانیۀ سرمایه‌داری بدل شده و بازتاب همین انحراف فکری جریان‌ی است که به مجموعه‌ای از بیگانگان نسبت به ایران بدل شده است. تئوری دفاع از سرمایه‌داری "متمدن" غرب در مقابل کشور "وحشی" و فئودالی افغانستان و به همین ترتیب تبلیغ برچیدن "اسلام سیاسی" در منطقه توسط نیروهای استعماری و امپریالیستی و دفاع از رژیم صهیونیستی اسرائیل به عنوان الگوی دموکراسی غربی در مقابل رژیم‌های عربی تعفن فکری و ایدئولوژیک این جریان را به نمایش گذاشته و متأسفانه برخی از جریانات سیاسی ایران که خود را "چپ" می‌نامند نیز آلوده به همین ویروس خطرناک حزب کمونیست کارگری شده‌اند. آنها با وقاحت تمام افتخار می‌کنند که ضد وطن‌اند، ضد منافع ملی ایرانند، جهان وطنند، سیاست ضد میهنی و بی وطنی را فضیلتی ساخته و غیر مسئولانه به مشوب کردن افکار و گمراهی و منحرف کردن جنبش کمرهت بسته‌اند. از نظر اکونومیست- ترنسکیستها بورژوازی به هر صورت استثمارگر است و موجودیتش از قبیل ستم و بهره‌کشی از طبقه کارگر تأمین می‌گردد. این تفکر انحرافی جائی برای مبارزه و تعیین تاکتیک کمونیستی باقی نمی‌گذارد. آنها بین شاه و مصدق، بین احمد سوکارنو و سوهارتو، بین پینوشه و آلنده، بین لومومبا و چومبه، بین عبدالناصر و ملک فاروق، بین ملک فیصل و عبدالکریم قاسم، بین سونیاتسن و چانکایچک ... علامت تساوی می‌گذارند و به قعر ارتجاع سرنگون می‌شوند. اکونومیست - ترنسکیستها ناتوانند که در عرصه فعالیت اجتماعی تاکتیک روشن کمونیستی و انقلابی اتخاذ کنند. آنها در کلی‌گویی‌های سفسطه آمیز "تئوریک" گم می‌شوند و برای فرار از برخورد سیاسی به مسایل روز به بحث‌های فرعی پرداخته در دریای نظریات شایع بورژوازی غرق می‌شوند و همانها را با پس و پیش کردن کلمات و آرایش "کمونیستی" به عنوان نظریات جدید و "انقلابی" به جنبش عرضه می‌کنند. **کمرنگ کردن تضاد خلق‌های تحت ستم منطقه با امپریالیسم و عمده کردن تضاد نیروهای بنیادگرا و "اسلام سیاسی" با امپریالیسم** و به تبع آن، ارتجاعی ارزیابی کردن جنبش مقاومت افغانستان و عراق و امتناع از طرح خروج فوری و بی قید و شرط امپریالیستها از خاک این دو کشور نمونه برجسته‌ای از درک ترنسکیستی- اکونومیستی و خانمان برانداز جریاناتی است که به ناحق نام کمونیست بر خود گذارده‌اند. نفی مبارزه ملی و ضد استعماری خلق‌های افغانستان و عراق و تن دادن به ادامه اشغال و تجاوز به این ملل، سیاستی در خدمت ارتجاع و امپریالیسم است و جز این نیز نمی‌باشد. شما همین سیاست ارتجاعی را چون خط قرمزی در بمباران لبنان توسط اسرائیل و ارتجاعی ارزیابی کردن جنبش استقلال طلبانه ملت لبنان به دلیل رهبری نیروی مذهبی در این مقاومت شاهد بوده‌اید. این جریانات اکونومیست - ترنسکیستی قبل از تحلیل از ماهیت و انگیزه تجاوز به یک کشور و تفکیک تضاد عمده از غیر عمده؛ به ماهیت نیروهای سیاسی شرکت کننده در جنگ دفاعی پرداخته و از آنجا که آلترناتیو مطلوب خود را نمی‌یابند با طرح شعار **نه به این و نه به آن و لعنت به هردو تاشون!** به نفی مبارزه ملی ملل تحت ستم می‌پردازند در صورتی که مبارزه ملی علیه استعمار و امپریالیسم همواره مورد تأیید کمونیستها بوده و با سیاست ارتجاعی دفاع از میهن و دفاع از دولت خودی در یک جنگ امپریالیستی زمین تا آسمان تفاوت دارد.

* * * * *

کشتی بان را سیاستی دگر آمد، در حاشیۀ پیروزی "باراک اوباما"

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا با پیروزی اولین رئیس جمهور سیاه پوست در تاریخ آمریکا، "باراک اوباما" پایان گرفت. رقم ناچیزی در حدود یک میلیارد دلار هزینه تبلیغاتی "اوباما" شد که از طرف صاحبان قدرتهای مالی، شرکتهای بزرگ صنعتی و تجاری تأمین گردید. مطبوعات و رسانه‌های خبری که تا چندی پیش انتخاب نخستین زن سیاه پوست آمریکا، "کوندولیزا رایس" را به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا، یک پیروزی تاریخی برای دموکراسی لیبرالی آمریکا تبلیغ میکردند این بار نیز انتخاب آقای "اوباما" را یک تحول بزرگ تاریخی و پیروزی سیاهان و زحمتکشان تئوریزه میکنند و به خورد مردم میدهند. این که مردم از روی نفرت و نارضایتی بی حد و حصر نسبت به سیاستهای ویرانگر و خانمان برانداز و جنگ طلبانه جرج بوش، به "اوباما" رأی دادند، بر کسی پوشیده نیست. این که مردم این بار هم فریب وعده و وعیدهای جناح دیگر بورژوازی را خورده‌اند، جای حیرت و شگفتی نیست. مردم را در چنان شرایطی قرار داده‌اند که باید بین وبا و طاعون یکی را انتخاب کند. دستگاه عظیم تبلیغاتی و شستشوی مغزی انحصارات امپریالیستی این وظیفه را بخوبی انجام داده و می‌دهند. امروز نیز صرف نظر از رنگ و پوست "باراک اوباما" و وعده‌های انتخاباتی، وی نیز نماینده انحصارات امپریالیستی است و باید منافع آنها را در جهان با تاکتیکهای مناسب تر به پیش ببرد. "هل من مبارز طلبی" جرج بوش با شکست روبرو شده و کشتی بان را سیاست دگری آمده است. "اوباما" با این "پیروزی تاریخی" نه می‌خواهد و نه می‌تواند تغییری در تاریخ چرک و خون امپریالیسم آمریکا ایجاد کند.

زنده باد پیکار متحد کارگران! مرگ بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

وی در عرصه داخلی با بحران مالی و شکاف عظیم طبقاتی روبروست. بیش از ۴۵ میلیون از زحمتکشان آمریکا فاقد بیمه های اجتماعی هستند، هیولای فقر و بیکاری و بی خانمانی هر روز روبه فزونی است، کسری بودجه بازرگانی و بدهی عظیم مالی به دیگر کشورها ... از جمله مسائل مهمی هستند که پاسخ بدانها در ماهیت و توان "اوباما" نیست. در عرصه بین المللی نیز وی نماینده امپریالیسم آمریکا است و باید به دو جنگ ویرانگر و تجاوزکارانه به عراق و افغانستان خاتمه دهد. "اوباما" باید از منافع آمریکا در عراق و افغانستان و کل منطقه خاورمیانه دفاع کند و نقش هژمونی طلبانه امپریالیسم آمریکا در جهان را در لباس دیگری تأمین نماید. "اوباما" کیوتر صلح نیست. وعده خروج ارتش آمریکا از عراق در طول ۱۶ ماه و از طرفی گسیل سربازان آمریکایی به افغانستان و تقویت نیروهای اشغالگر و ادامه تجاوز به حقوق و تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت ملت افغانستان و تهدید به اشغال پاکستان در لوای مبارزه علیه "تروریسم" ... نشان از سیاست جنگ افروزان و تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکاست که باید توسط جناح دمکراتها این بار اما به رهبری رئیس جمهور سیاه پوست آمریکایی اجرا گردد. این که جرج بوش در افکار عمومی جهان منفور است و ماهیت واقعی امپریالیسم آمریکا را به نمایش گذاشته است، بر کسی پنهان نیست. این که ترور و اشغال کشورها و شکنجه وحشیانه زندانیان در "گوانتانامو و ابو غریب" نفرت جهانیان را برانگیخته است و آمریکا را بی آبروتر کرده است، جای شکی نیست. "اوباما" باید در این وحشی گریها که به رهبری جرج بوش صورت گرفته است مانور دهد و چهره "انسانی" و دموکراتیک" گذشته را به آمریکا بازگرداند. در واقع، این فشار افکار عمومی جهان است، این شکست سیاست امپریالیسم آمریکا در عراق، افغانستان، لبنان و خاورمیانه است که "اوباما" را وادار کرده تا بخشی از این شکستها را بپذیرد تا افکار عمومی را با خود همراه سازد. وعده بستن زندان "گوانتانامو" نیز در همین چهارچوب قابل بررسی است. برخی از عقب نشینی های آمریکا در عرصه بین المللی از زبان "اوباما"، به معنی شکست سیاستهای چرک و خون و جنگ افروزان آمریکا است که با وجود بحران عظیم مالی کنونی امکان پیشروی ندارد، باید با لباس جدید "موکراسی لیبرالی" مهار گردد. "اوباما" این رسالت تاریخی را با "پیروزی تاریخی" خود به عهده گرفته است. این که تا چه اندازه وی از این آزمایش تاریخی پیروز بدر می آید، باید منتظر بود و دید رسالت حل مشکلات عظیم اقتصادی داخلی آمریکا و حل بحران و مسائل بین المللی نظیر جنگ، تجاوز به حقوق ملل و کشتار و خون ریزی فقط در ماهیت یک جمهوری سوسیالیستی است. تنها در این صورت است که می توان از شر عفريت بحران مالی و اقتصادی و جنگ رهایی جست و صلح و رفاه و امنیت را به ارمغان آورد. راه حل دیگری متصور نیست.

در اینجا خالی از فایده نیست تا به انتشار مقاله ای مبادرت ورزیم که به مناسبت پیروزی جرج بوش در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در توفان ۵۹ ارگان مرکزی حزب کارایران در بهمن ۱۳۸۳ درج گردید. آنچه در مورد جرج بوش و آمریکا می گفتیم و یاران آمریکا کتمان می کردند و یا به سکوت برگزار می نمودند پس از باخت مفتضحانه جمهوریخواهان در آمریکا و روی کار آمدن "اوباما" ورد زبان همه شده است و توگویی که همه آنها از روز ازل همین حرفها را می زده اند. حزب ما با انتشار مجدد این مقاله با ارزش نظر خوانندگان توفان را به مسایل گذشته معطوف می دارد تا از خاطره ها محو نشده و مورد آموزش قرار گیرد.

پیروزی دموکراسی لیبرالی در آمریکا بر ضد بشریت

توفان ۵۹ بهمن ۱۳۸۳ فوریه ۲۰۰۵

اکنون مدتهاست که از انتخابات آمریکا گذشته است ولی اظهار نظر حزب ما نسبت به ماهیت این انتخابات مربوط به زمان نیست. عمومی تر و کلی تر است. هدف ما از طرح مسئله گذر از سطح به عمق است و میخواهیم خوش خوابان را بتکانیم تا از خواب خرگوشی بدر آیند و با نگاه علمی به پدیده انتخابات آمریکا برخورد کنند.

این واقعیت همه دانسته است که جرج دبلیو بوش در انتخابات دوره اول نه تنها قدر مطلق آراء اش از رقیب دموکراتش آقای الگور کمتر بود بلکه در آراء مردم فلوریدا تقلب کرد و سپس در امور قضائی دخالت مستقیم نمود و با یک کودتای "دموکراتیک" باند کنسرنهای تسلیحاتی و نفتی را در آمریکا بر سر کار آورد. مشاوران بوش در اتخاذ سیاست حمله به عراق و حمایت بیدریغ از اسرائیل، جناحهای صهیونیستی و دست راستی در حکومتش بودند. امروز بر کسی پوشیده نیست که چنئی معاون بوش با شرکت "هالیبرتون" و "بکتل" و نظایر آنها نظیر آقای شولتز وزیر سابق امور خارجه و یا کاسپار واینبرگر وزیر سابق دفاع آمریکا سر و سری دارند و در منافع این شرکتها شریکند.

این حقایق که در چند سال پیش "توفان" نشریه حزب ما برملا ساخت امروز حقیقت همه دانسته ای است که دیگر حتی کیهان لندنی نیز نمیتواند آن را با تمام مهارتش کتمان کند.

دروغگوئیهای جرج دبلیو بوش نقل مجالس در جهان است. جرج واکر بوش نیز ناچار است برای توجیه ریاکاری خود به عوامفریبی متوسل شود و تمام کاسه کوزه ها را بر سر سازمان "سیا"ی آمریکا و "ام آی ۶" انگلستان بشکند که گویا

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستنی مبارزه ضد امپریالیستی است

به آنها اطلاعات نادرست داده‌اند. مضحک است که بپذیریم دولت قدرتمند آمریکا تنها به اعتبار دو سند درجه دوم، همه ماشین جنگی خود را به کار بیاندازد و اعتبار بین المللی خویش را بباد حراج ببندد. واقعیت این است که اسناد سازمانهای جاسوسی را نیز بر اساس مصالح خود در مجمع تشخیص مصلحت امپریالیسم جعل کرده بودند. آخر مگر میشود قبول کرد که تصاویر کامیونهای مملو از سلاحهای کشتار جمعی که کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا در سازمان ملل در مقابل چشم میلیاردها مردم جهان بر پرده سینما نمایش داد ناشی از اشتباه سازمان "سیا" بوده باشد. آنها حتی طرز کار این آزمایشگاههای سیار شیمیائی را به اطلاع افکار عمومی جهان میرساندند. حال معلوم شده که این کامیونها سیار به منزله آزمایشگاههای شیمیائی اساساً وجود خارجی نداشتند تا "سیا" از آنها عکس گرفته و یا طرح آنها را نقاشی کرده باشد. این تصاویر از اصل ساختگی بوده است. باورکردنی نیست که سازمان "سیا" اسناد جعلی برای فریب رئیس جمهور آمریکا بسازد. ممکن است این سازمان واقعاً به اشتباه دچار شود، ممکن است تحلیل نادرست ارائه دهد ولی امکان ندارد از تأسیساتی که وجود خارجی ندارند عکس بگیرد و آن را به عنوان واقعیت در اختیار رئیس جمهور آمریکا قرار دهد. این دیگر اشتباه نیست، خیانت است و مسلماً سازمان "سیا" نمیتواند به این خیانت مبادرت ورزد. پس فقط یک امکان میماند و آن این که شخص رئیس جمهور به ابتکار تیم مشاوران کلاهبرداری جعل سند کرده باشد و برای آدمکشی و فریب مردم به دروغ و اکاذیب متوسل شده باشد.

این مطالب را که مطالعه میکنید منابعش روشن است. اینها را حزب کار ایران (توفان) از منابع ضد کمونیستی غربی، آمریکائی، آلمانی و فرانسوی و انگلیسی رونویسی کرده است. این است که ایراد اتهام تعصب جوئی و یکجانبه نگری به ما نمی چسبد. اگر کسی خشمی در دل دارد بهتر است بر سر منابع غربی خالی کند.

جرج واکر بوش که در اثر یک کودتای غیر نظامی با در دست داشتن اهرمهای قدرت سیاسی و اقتصادی و رسانه های گروهی بر سر کار آمد جنگی را برای منافع کنسرنها و تسلط بر جهان بر مردم آمریکا تحمیل کرد که از باتلاق آن به سادگی بیرون نخواهد آمد.

این رئیس جمهور همراه با تمام تیم حکومت متجاوزش برای تحقق نیت آزمندانه خویش به جعل اسناد دست زد و دروغ گفت، سند سازی کرد، به شانتاژ و تهدید دست زد، سازمان ملل متحد را تحت فشار قرار داد، کلیه موازین بین المللی را لگدمال ساخت، به دروغ گفت که دولت صدام حسین دارای بمب اتمی است که هر لحظه ممکن است آن را بر سر آمریکا بیاندازد، به دروغ گفت که دولت صدام حسین دارای بمبهای شیمیائی و میکروبی است و برای ایجاد رعب در آمریکا و جلب افکار عمومی به پخش میکروب سیاه زخم که در آزمایشگاههای نظامی آمریکا تهیه شده بودند دست زد و با کشته شدن چندین آمریکائی محیطی از ترس و ارباب ایجاد نمود تا سیاست تجاوزکارانه خویش را به پیش برند. حال با حدود گذشت دو سال از آن ماجرا صدایش را نیز در نمی آورند. حال که آنها از آسیاب ریخته است اف. بی. آی. آمریکا ظاهراً شتابی در پیگیری مسئله و یافتن خطاکاران ندارد. جان چند آمریکائی در قیاس با منافع کنسرنها ارزشی ندارد.

جرج بوش به دروغ به مردم آمریکا گفت که مردم عراق با دسته گل در کنار دروازه های بغداد در انتظار سربازان آمریکائی صف کشیده‌اند و زمانی که به دروازه های بغداد رسیدند و از مردم گل بدست خبری نبود برای چند نفر شعبان بی مخ مزدور و اوباش و اراذل خود فروخته که با زور دلار بسیج کرده بودند دسته های گل خریدند تا به سربازان آمریکائی تقدیم کنند و رسانه های آمریکائی از آنها تصویر برداری کرده برای فریب مردم بر سر آنتهای تلویزیونی بفرستند.

در کارنامه سیاه جرج واکر بوش فقط دروغ و دغل و تهدید و ارباب و نقض قوانین حقوق ملل نیست. وی با ایجاد زندان گوانتانامو در بخش اشغالی کوبا، با ایجاد زندان ابوغریب در عراق و شکنجه زندانیان سیاسی و نیروهای مقاومت و مردم عادی به فجیع ترین وضع به نقض آشکار حقوق بشر مبادرت کرد که همه مجامع انسانی و حقوقی در عرصه جهان از آن ابراز انزجار کرده و آن را محکوم نمودند. البته نوکران آمریکا نظیر کردهای ناسیونال شوونیست ایرانی و عراقی، از نار رئیس جمهور بی شخصیت و نوکر صفت سرنگون شده اسپانیا، سلطنت طلبان ایرانی به رهبری کیهان لندنی از این همه این جنایات ابراز شادمانی کرده‌اند. جرج بوش مبارزه استقلال طلبانه مردم جهان را علیه سلطه گری آمریکا به بهانه مبارزه علیه تروریسم تخطئه میکند و به این بهانه هر جنایت تکاندنده‌ای را علیه بشریت در خدمت منافع بی حد و مرز آمریکا مجاز میشمارد. جرج بوش بارها و بارها بیان کرده است که هیچ قانونی را که به نظر وی منافع آمریکا را تحدید و یا تهدید کند به رسمیت نمیشناسد. این طبیعتاً قانون زور و قانون جنگل است و با نفس وجود جامعه ملل در تناقض کامل است. بزعم بوش ملل و دول جهان از حقوق مساوی برخوردار نیستند برخی از آنها مساوی تر از برخی دیگرند، برخی از آنها حق دارند نقش برادر بزرگتر را بازی کنند، به کنترل زندگی دیگران پردازند، با ایجاد وزارت خانه حقیقت جعل سند را جنبه قانونی دهند، دموکراسی خویش را که همان سیاست "حق با قوی تر" است و یا "هر که با ما نیست بر ماست" را تحمیل کنند. دموکراسی یعنی آن که هر کس حرف مرا بزند.

در زمان جرج بوش دره میان فقر و ثروت در آمریکا عمیق تر شده است. در زمان جرج بوش بزرگترین کمبود بودجه تاریخ آمریکا پدید آمده است و اقتصاددانان آمریکائی با سیاستی که در مورد بی اعتبار کردن ارزش دلار در پیش گرفته و یا برای تأمین کسری بودجه به دریافت وام مبادرت میورزند در واقع به حساب ممالک دیگر سطح زندگی خویش را بالا نگاه میدارند.

افتضاحات مالی مربوط به بازی بورس و نقش کلاهبردارانه جرج واکر بوش در این افتضاحات، کلاهبرداری کنسرنهای بزرگ صنعتی و تولیدی که با تنظیم بیلانهای ساختگی مالیاتی و درآمد و توان مالی واقعی، حقوق بازنشستگی میلیونها آمریکائی را بالا کشیدند؛ در دوران بوش میزان بیکاری نسبت به دوره دموکراتها افزایش پیدا کرد و...

در زمان آقای جرج واکر بوش خرافات مذهبی رنگ و جلای دیگری یافته است، سازمانهای مذهبی برای فریب مردم مانند قارچ از زمین و زمان میرویند و از کمکهای اداری دولت بوش بنام حمایت از سازمانهای خیریه برخوردار میشوند. دولت بودجه این سازمانهای مذهبی را از مالیات مردم تأمین میکند. این سازمانهای مذهبی دست راستی و وظیفه تحقیق افکار عمومی را به عهده دارند و باید ماشین شستشوی مغزی را در آمریکا جلا دهند. این سازمانهای مذهبی هوادار بوش، به شیوه امام خمینی که مساجد و تشکیلات روحانیت ارتجاعی را زمینه فعالیت و دور خیز خویش قرار داد و جان سختی خرافات چند هزار ساله را پشتوانه تبلیغات خویش کرد و بر جهالت عمومی و خوش خیالی و توهم توده‌های تحت ستم بنا نهاد، کلیساها و اماکن مذهبی را پایگاه خود قرار دادند و با بلند کردن صلیب مسیح و آوازه‌های دستجمعی مذهبی و بیاری گرفتن انتحاریون مذهبی که از خواب خوراک خود گذشته بودند و برای رستگاری و اعزام زورکی مردم به بهشت، از در خانه‌ای به در خانه دیگر میرفتند و رأی جمع میکردند تا به نیت خود دست یابند. آنها بیک سازمان مافیائی گسترده، با ظاهری ملکوتی بدل شده‌اند. فعالین آنها با نقشه‌های دراز مدت با باز شدن دروازه‌های شرق عازم اوکراین بوده‌اند و برای این روزها برنامه ریزی میکردند. آنها پس از تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق از عراق سر در آوردند و در بغداد مایحتاج زندگی مردم را همراه با انجیل مقدس بنام مسیحیت برحق توزیع میکردند و میکنند و دیدنیها و شنیدنیهای خویش را به اطلاع وزارت دفاع آمریکا میرسانند و مزد روزانه خویش را به خاطر این کارهای نیک و خیریه و نودوستانه دریافت میدارند. هم زندگی این دنیائی آنها تأمین است، هم زندگی آن دنیائیشان و سرشار از غرور ملی در امواج هزارنفره عازم عراق‌اند. این ارتش مذهبی چیزی سازمانیافته‌تر و مکارانه‌تر از تشکیلات بسیج جمهوری اسلامی و حوزه مدرسین و انواع و اقسام جوامع مذهبی روحانیت در قم است. نقل و انتقال آنها را ارتش آمریکا به عهده گرفته است.

پیروزی بوش در انتخابات که این بار با اکثریت آراء شرکت کنندگان در انتخابات مقدر بود، مورد تردید کسی قرار نگرفت ولی همه مفسرین بر این نظر بودند که موازین اخلاقی و مذهبی نقش اساسی را در انتخاب وی بازی کرده‌اند. یعنی اکثریت با کسانی بوده است که قربانی مذهب و تبلیغات ناسیونالیستی قرار گرفته‌اند. آیا این درست است که مردم آمریکا برای هنجارها و ارزشهای اخلاقی وزنه قابل توجهی قائلند. اگر چنین است پس چرا برای این اکثریت مهم نبوده که رئیس جمهور آنها در دور نخست با کودتا بر سر کار آمده است و جای رئیس جمهور واقعی آمریکا را غصب کرده بوده است. مگر این امر یک ارزش اخلاقی نیست.

پس چرا برای این اکثریت مهم نبوده است که این رئیس جمهور به مردم آمریکا آگاهانه دروغ گفته است، سر آنها را کلاه گذارده و آنها را به جنگی کشانده است که تا کنون صد و بیست هزار انسان عراقی در آن بدست نیروی تجاوزکار استعمار به قتل رسیده‌اند.

آیا دروغگوئی جعل سند و فریب مردم و قتل و جنایت جز ارزشهای اخلاقی است؟

پس چرا برای این اکثریت این مردم، نقض حقوق بشر، نقض موازین بین المللی حقوق ملل، ایراد شکنجه و... کوچک ترین اهمیتی نداشته است. آیا ارتکاب به شکنجه و آدمکشی و توجیه این امر نقض آشکار موازین اخلاقی برسمیت شناخته شده نیست؟

پس چرا برای این اکثریت تمام دسیسه‌های مالی و دزدیهای بوش و مشاوران و همکاران وی بی اثر بوده است. آیا دزدی و کلاهبرداری جزو مقولات ارزشهای اخلاقی نیست؟

فراموش نکنیم که در انتخابات آمریکا تنها کمی بیش از ۵۰ درصد مردم آمریکا علیرغم تبلیغات شدید شرکت کرده‌اند و جرج بوش با رأی بیش از ۲۶ درصد از کل مردم آمریکا به کرسی ریاست جمهوری تکیه داده است. وی نماینده اقلیت مردم آمریکاست. بخش بزرگی از مردم آمریکا نظام انتخاباتی این دو باند بزرگ سوداگر آمریکا را به زیر پرسش برده‌اند و فریب این بازی دروغین دموکراسی آمریکائی را نمیخورند و در انتخابات شرکت نمیکنند، زیرا میدانند که نتایج این انتخابات هر چه باشد در زندگی آنها تأثیری نخواهد داشت.

این آمار نشان میدهد که بخش بزرگی از مردم آمریکا دیگر فریب این اکاذیب را نمیخورند. آنها انتخابات این دو باند سوداگر را تحریم کرده بودند. بخش دیگری که با هیجان انگیز کردن روند انتخابات به سبک فیلمهای آلفرد هیچکاک و ایجاد مشغولیات برای همه جهان در این انتخابات "دموکراتیک" شرکت کردند در گله‌های دسته جمعی بی اراده، از دلانهای شستشوی مغزی گذشته بودند و مانند مالخولیائینها قادر نبودند متکی بر اراده آزاد در این انتخابات شرکت کنند. ماهیت همه انتخابات لیبرالی که به قلاب "دموکراتیک" آویخته‌اند همین است. دموکراسی لیبرالی با رأی نسبی خویش قدرتی را در اختیار سرمایه داران کلان و دشمنان بشریت قرار میدهد که اکثریت مطلق آن را نپذیرفته‌اند ولی ناچارند به علت عدم دسترسی به اهرمهای قدرت، عدم تشکل، عدم رهبری انقلابی واحد به آن تمکین کنند و بدنبال زندگی روزمره خود بروند. در عوض جرج بوشها این نوع انتخابات را نشانه نهادینه شدن دموکراسی در آمریکا جا زده و تبلیغات ایدئولوژیک خویش را به پیش میبرند.

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی

یک بازنگری مجدد (۱۰)

طبقات و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم

سخن بر سر این است که پس از انجام انقلاب سوسیالیستی این جامعه فقط به صرف این که نام سوسیالیسم برخود نهاده و یک بار برای همیشه به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید پایان داده است، در مقابل توطئه دشمنان طبقاتی مصنوعیت پیدا می کنند؟ مارکسیست لنینیست‌ها به این امر پاسخ منفی می دهند. آنها معتقدند که مسئله پیروزی کی بر کی هنوز در جامعه سوسیالیستی بویژه اگر در یک یا پاره‌ای از کشورها انجام یافته باشند، لاینحل باقی مانده است. اینجا سخن بر سر زور است، سخن بر سر این است که در مبارزه طبقاتی که با اشکال جدید و در زیر نقابهای جدید صورت می پذیرد تناسب قوا به کدام سمت می چربد. با هر تحولی که در این تناسب قوا پدید آید طبقات سرنگون شده هجوم خود را برای کسب قدرت سیاسی آغاز می کنند. سخن بر سر این است که حزب پرولتاریا به ماهیت مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی که سعی می کند حزب طبقه کارگر را با انواع شگردها تحت تاثیر قرار داده و سر حزب را از درون کرخ کند و حزب طبقه کارگر را سترون سازد پی می برد یا به خواب غفلت فرو رفته و خواهد گفت یک بار سوسیالیسم همیشه سوسیالیسم و مخالفت با "تحولات و رفرمهای سوسیالیستی" سیاست ضد کمونیستی است؟

تاریخ جوامع، تاریخ مبارزه طبقاتی است. این یکی از احکام اساسی و بزرگ بیانیه حزب کمونیست و رهنمود مارکسیست لنینیستها در مبارزه اجتماعی است. هر کس که خود را کمونیست می داند باید این حکم بزرگ را هضم کرده و در خورش عجین گشته باشد. بدون درک عمیق این حکم و پذیرش این امر که این مبارزه سرانجام باید به هدفی برسد که همان استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای رسیدن به کمونیسم است، هیچکس نمی تواند خود را کمونیست بنامد. هر کس این اصل را نفی کند و هنوز خود را مارکسیست جا بزند فقط کلاش و عوامفریب است. متأسفانه در جامعه سرمایه‌داری نمی شود این جاعلین اسناد را به پای میز محاکمه کشید و محکوم کرد. سرمایه‌داری برای این نوع جعل اسناد مجازاتی قایل نیست. دروغگوئی و تزویر را که یکی از ارکان حیاتش است وقتی پای منافع طبقاتی‌اش در میان است به بهانه آزادی بیان می پذیرد. فقط جعل سند علیه سرمایه‌داری جرم محسوب می گردد.

باری، مبارزه طبقاتی در سه عرصه به انجام می رسد در عرصه سیاسی، در عرصه اقتصادی و در عرصه ایدئولوژیک. پرولتاریا برای پیروزی و کسب قدرت سیاسی و برای ادامه بقا و استمرار مناسبات سوسیالیستی حاکم باید این مبارزه را در همه این عرصه‌ها ادامه دهد. این مبارزه در حقیقت مبارزه‌ای برای کسب و حفظ قدرت سیاسی است. اگر این احکام صحیح را در نظر داشته باشیم و به آن اعتقاد داشته باشیم پس باید بپذیریم که شکست سوسیالیسم در شوروی و پیروزی رویزیونیسم و خیانت آنها به طبقه کارگر ناشی از بی توجهی نسبت به امر مهم مبارزه طبقاتی در کلیه عرصه‌های آن و به ویژه در عرصه ایدئولوژیک بوده است. این امر از همان زمانی که رفیق استالین در قید حیات بود کم و بیش ظاهر شد و گزارش مالنکف به کنگره نوزده حزب کمونیست اتحاد شوروی در حضور رفیق استالین از بسیاری از این کمبودها پرده بر می دارد. مرگ استالین به رویزیونیستها امکان داد سر از زیر خاک بیرون آورند و فعال شوند و به کودتا برای کسب قدرت سیاسی دست زنند. توفان بارها به این حقیقت تکیه کرده است که بروز رویزیونیسم و نه عوامل پیدایش آن، پس از مرگ استالین در اتحاد شوروی پدید آمد. ما در این سلسله مقالات خواهیم کوشید خطوط اساسی در زمینه چگونگی پیدایش رویزیونیسم و مشکلات جامعه شوروی را بیان کنیم که به صورت مشروح خود زمینه بحث‌ها و تحلیلهای مکمل دیگر خواهد بود.

وقتی انقلاب سوسیالیستی به انجام می رسد و پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف می آورد، فقط به همین اعتبار یعنی به اعتبار کسب قدرت سیاسی کشور مفروض ماهیتاً سوسیالیستی است. درک این امر خط فاصل مهمی میان کمونیستها و انواع و اقسام قارچهای ضد کمونیست و ترسکیستهای است که به ویژه بعد از انقلاب سراز تخم بدر

آوردند. ما در آینده چون گذشته دل و روده این فرقه‌های ضد کمونیستی و مأموریت ایدئولوژیک آنها را بیرون خواهیم ریخت.

فرق جامعه سوسیالیستی با سایر جوامع ماقبل خود از جمله در این امر مهم است که جوامع پیش از آن، همه بر اساس استثمار انسان از انسان استوار بوده‌اند و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در آن جوامع شرط اساسی ادامه تولید بوده است. بهمین جهت گذار از جامعه اولی به دومی، گذار از یک نوع شیوه تولید به نوع دیگر، گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری که حتی نطفه‌هایش در همان جامعه فئودالی بسته و رشد کرده بودند راحت تر و بی دردتر صورت می‌پذیرد. اساس استثمار انسان از انسان دست نخورده باقی می‌ماند، اساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید دست نخورده باقی می‌ماند و ماهیت ستمگرانه اقلیت ناچیز در قدرت سیاسی که جابجائی یک طبقه استثمارگر با یک طبقه استثمارگر دیگر است، نیز دست نخورده باقی می‌ماند. ایدئولوژی و فرهنگ جوامع استثمارگر و نوع تربیت خود پرستانه، فرد گرایی، حيله گری، حسادت، دورویی، نظر به مال غیر داشتن، دزدی، ارتشاء، فساد و تباهی، خرافات و مذهب، و کلیه ابزار و آلات فریب روحی زحمتکشان بر کوهی از آداب و رسوم و سنن ارتجاعی دست نخورده باقی می‌ماند. ولی خطر بازگشت سرمایه‌داری به فئودالی با گذار تاریخی این دوران به طور کلی منتفی می‌گردد. این خطر در بدو انقلاب بورژوائی فرانسه با بازگشت موقت خانواده سلطنتی بوربن‌ها وجود داشت و حتی به صورت گذار متحقق نیز گشت ولی این امکان در سیر تاریخی خود به صفر رسیده است. در مورد سوسیالیسم وضع لیکن به طور دیگری است.

سوسیالیسم می‌خواهد استثمار انسان از انسان را برای همیشه برفکند، قدرت سیاسی را از دست طبقات مرتجع اقلیت و استثمارگر بدر آورد، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را از میان ببرد و مالکیت اجتماعی را در تکامل خود جانشین آن سازد. سوسیالیسم می‌خواهد انسان نوین تربیت کند، انسان سوسیالیستی انسانی که هرگز بدنبال منافع شخصی نباشد و منافع جمع را بر منافع خصوصی ترجیح دهد، از خود پرستی بپرهیزد و انسانها را بپرستد. سوسیالیسم می‌خواهد همه ایدئولوژی‌های ضد بشری را همراه با آداب و رسوم و سنن ارتجاعی بدور افکند و سنن و آداب و رسوم مترقی را تکامل داده در عین مبارزه با ناسیونالیسم کور، فرهنگ و استعدادهای ملل را تقویت کند که چون دست‌آورد بشریت در تاریخ جامعه انسانی ثبت شده برای همه انسانها در دسترس استفاده قرار گیرند. سوسیالیسم می‌خواهد کوهی از فساد، تباهی، سیاهکاری، خون و جنایات را که سراسر تاریخ گذشته بشریت را در دورانه‌های مختلف و به ویژه سرمایه‌داری رقم زده‌اند از جا بکند. این کار عظیم به نیروی عظیم و به رهبرانی عظیم و به انسانهای فداکار نظیر طبقه کارگر شوروی استالینی و بلشویکهای قهرمان شوروی نیاز دارد. به حزی آهین، آگاه و یک پارچه محتاج است که اعضایش فقط برای فداکاری و نه کسب مقام و موقعیت بدان پیوسته باشند. سوسیالیسم می‌خواهد دولت را با نیل به کمونیسم زایل کند و جامعه‌ای بسازد که در آن از استبداد و دموکراسی، از آزادی و خفقان، از استقلال و سلطه‌گری خبری نباشد، جامعه‌ای که در آن واژه‌های آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، اعدام انسانها تزئین‌گر موزه‌های تاریخ تکامل انسان از توحش تا کمونیسم باشد. دیگر نیازی به بحث در این زمینه‌ها نبوده و این کلمات از فرهنگ لغات انسانها فراموش گردد.

چنین جامعه‌ای آسان ساخته نمی‌شود. چنین جامعه‌ای باید با مبارزه با دریائی از دشمنان طبقاتی که از همه امکانات برخوردار بوده‌اند بنا شود. لحظه‌ای وضعیت آفریقای جنوبی را بیاد آورید. سفید پوستان نژاد پرست و حیوان صفت، سیاه پوستان را در اردوگاه‌هایی بنام "هوم لند" به اسارت گرفته بودند، از پیشرفت و تحصیل آنها ممانعت کرده و بعنوان نیروی ذخیره کار از آنها استفاده می‌کردند، به بهداشت آنها توجه نداشتند، مانع تربیت آنها بودند، از اسارت آنها در معادن الماس سود می‌جستند و به ثروت خود و بورژوازی جهانی می‌افزودند. نسلها این مردم را در اسارت نگهداشتند. روحیه انتقام جوئی قبیله‌ای را میان آنها تبلیغ می‌کردند تا برای همه مسجل شود که قبایل مختلف سیاهپوست بدون ولایت فقیه سپید پوستان قادر به ادامه حیات نیستند. در تمام آفریقای جنوبی بندرت دکتر و مهندس و تکنیسین و استاد و دانشجو ... سیاهپوست پیدا می‌شد. سپید پوستان که خود مسبب عقب ماندگی سیاهان بودند مزورانه همین نقاط ضعف را دلیلی مشدد در کم هوشی، توحش سیاهان و لزوم بقاء و استمرار قدرت سفیدان جا می‌زدند. این سیاست بورژوازی آفریقای جنوبی که به کثیف ترین وضعیتی حقوق بشر را به زیر پا می‌گذاشتند مورد تائید همه بورژوازی جهانی بود. عده‌ای اپورتونیست این واقعیتها را که به همین دهه گذشته بر می‌گردد فراموش کرده‌اند و نمی‌خواهند بفهمند که بورژوازی امروز همان بورژوازی ده سال پیش است و تغییری در ماهیت آن داده نشده است.

هدف از این مقدمه این بود که اشاره کنیم پس از روی کار آمدن ماندلا چه مقدماتی برای اداره کشور در اختیار وی بود. ماندلا باید با این مصالح جامعه‌ای را بسازد که سیاه پوستان بتوانند بتدریج به عنوان اکثریت جامعه

در کنار سفید پوستان و همتراز آنها پیشرفت کنند. این کار به راحتی مقدور نیست به مصالحه نیاز دارد، به رهبری با کیاست محتاج است و سالها وقت خواهد برد. تازه اگر سفید پوستان در کار سیاه پوستان خرابکاری نکنند و بورژوازی جهانی نیز حداقل موضع بی طرفی را در این مورد اتخاذ کند. رهبر کشور باید حقوق شهروندی را برای همه افراد جامعه چه سفید و چه سیاه بیک اندازه رعایت کند. اگر سیاهان و سفیدان هر دو شهروندان کشور آفریقای جنوبی هستند پس باید در مقابل قانون حتی از همان نظر صوری بورژوازی از حقوق مساوی برخوردار شوند.

در این جا شما به مشکلات سیاسی و اقتصادی آفریقای جنوبی پی می برید، حال همان وضع را برای ممالک سوسیالیستی در نظر آورید. آفریقای جنوبی کشوری سرمایه‌داری است و تحولات آن با حفظ مناسبات حاکم سرمایه‌داری صورت می پذیرد، رهبران سیاهپوست آفریقای جنوبی نمی خواهند استثمار انسان از انسان را از بین ببرند، بورژوازی جهانی مخالفتی با این تحول تا لحظه‌ای که منافع وی تأمین است ابراز نمی کند و حتی شرکت سیاهان در امور را باعث تقویت استراتژیک میانی منافع خود در جنوب آفریقا ارزیابی می کند. پیدایش یک قشر سیاهپوست استثمارگر و همدست سفیدپوستان استثمارگر تداوم غارت آفریقای جنوبی را بهتر تضمین می کند. حال به جامعه سوسیالیستی برگردیم.

در سوسیالیسم نه تنها این مزایا موجود نیست سهل است بر نقاط ضعف جامعه آفریقای جنوبی، عوامل دیگری نظیر فشار بین المللی بورژوازی، تهدیدات امپریالیستی و خطر دائمی تجاوز، توطئه بورژوازی سرنگون شده و حمایت جهانی از وی نیز افزوده می گردد. دولت سوسیالیستی باید جامعه سوسیالیستی را با همان طبقه کارگر و متحدینی بسازد که استثمار سرمایه‌داری مانعی بر سر تکامل و پیشرفت آنها بوده است. دولت سوسیالیستی به روشنفکران پرولتری نیاز دارد، نیاز دارد به این که به برخی از متخصصین بورژوازی اگر فقط به کار خود مشغول باشند و دانش خود را به پرولتاریای در قدرت منتقل کنند رشوه بدهد. عقب نشینی کند تا بتواند برای حمله کار ساز و موثر تر، بهتر دور خیز نماید. پرولتاریای در قدرت با این همه مشکلات روبروست که باید بر آنها غلبه کند. کاری بس عظیم در پیش است و در این راه بزرگ به رهبرانی سترگ که آینده را از قبل دیده و پیشگویی کنند و نه این که نشسته و غر بزند و تئوریهای یأس آور بسرایند، نیاز هست. رهبرانی که به توده مردم و زحمتکشان و نیروی لایزال آنها ایمان داشته باشند. ادامه دارد

* * * * *

پیام دفتر خارجی حزب کار ایران (توفان) به کنگره حزب کار ترکیه

رفقای گرامی!

گرمترین سلامهای ما را بپذیرید. کنگره حزب شما در شرایطی برگزار می گردد که بحران مالی عظیمی در آمریکا بروز کرده و تمامی کشورهای سرمایه‌داری جهان را در خود فرو برده است و یک بار دیگر ثابت کرده که جامعه به اصطلاح "مصرفی" که بورژوازی این چنین با جارو جنجال بعنوان "جامعه آینده" به ستایش و تبلیغ آن نشسته چیزی جز یک جامعه پوسیده و رو به فساد و زوال نبوده و هر چه بیشتر زخمهای کهنه ودائمی سرمایه‌داری را که سعی در پنهان کردنشان میشد، آشکار میکند. جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی به طور مداوم در چنگال بحران عمیق و وخیم مالی و اقتصادی که در چهار چوب بحران عمومی و ادواری سرمایه‌داری قابل توضیح است گرفتار بوده هیچگاه از آن رهائی نخواهد یافت. این بحران‌های ادواری نه جدید، نه تصادفی، نه قسمی و نه موقتی است. این بحران مربوط به اشتباه این دولت و یا آن دولت و یا افراد فاقد صلاحیت و یا سیاست غیر کارشناسانه نیست. این طبیعت نظام سرمایه‌داریست که هر از گاهی با این بحرانها مواجه می گردد. تضادهای عمیق بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده به طور متمرکز در رشد تضادهای طبقاتی آشکار شده و وقتی به نقطه اشباع می رسند به ایجاد بحران منجر میشود.

رفقای عزیز!

بحران اقتصادی، مالی، سیاسی و ایدئولوژیک دردنیای کهنه و پوسیده سرمایه‌داری درمان ناپذیر است و این از ماهیت استثمار و انگلی آن ناشی می‌شود. معنی این وضعیت چنین است که مارکسیست‌لنینیست‌ها باید از روحیه تعرضی سرشار بوده و تمامی مساعی خود را در راه تدارک مبارزه انقلابی بی‌امان در راه تقویت پایه‌های خود در میان توده‌ها متمرکز نمایند. از این رو امروزه این پرولتاریا و خلق‌های زحمتکش جهان هستند که سمت تکامل اجتماعی را نمایندگی می‌کنند و درباره جریان تاریخ جهان تصمیم می‌گیرند و نه امپریالیسم آمریکا و یا دیگر سرمایه‌های بین‌المللی. دنیای سرمایه‌داری و امپریالیستی در مرحله ضعف و گندیدگی قرار دارد و عفریت بحران توسط کسانی نظیر اوباما و امثالهم حل نخواهد شد. این بنیان پوسیده یا جامعه کهن با انقلاب منهدم شده و جامعه نوین سوسیالیستی جایگزین آن خواهد شد. این پیروزی از طریق وفاداری به تئوری لنینی امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی و انترناسیونالیسم پرولتری بدست خواهد آمد.

رفقای عزیز!

اوضاع کشور شما همانند کشور ما ایران، شرایط پیچیده‌ای را برای انقلابیون و کمونیست‌ها می‌آفریند و از این جهت ضروری است تا با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب، منطبق با شرایط کنونی که همزمان بر استراتژی استوار است، پیشروی نمائیم. حزب ما یک بار دیگر برای کنگره تان آرزوی موفقیت میکند و برای مستحکم‌تر نمودن روابط رفیقانه، انترناسیونالیستی و پیکار مشترک علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم در منطقه از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

موفق باد کنگره حزب کار ترکیه!
 زنده باد مارکسیسم لنینیسم!
 زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

دفتر خارجی حزب کار ایران (توفان)
 نوامبر ۲۰۰۸

توفان شماره ۱۰۵ آذر ماه ۱۳۸۷
 ارگان مرکزی
 حزب کار ایران منتشر شد.

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

* گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی

* گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی

* بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین

* جنبه بین المللی انقلاب اکتبر - استالین

* مارکسیسم و مسئله ملی - استالین

* توطئه بزرگ (مایکل سیرز - آلبرت کان

* تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی دوره مختصر

* اثر برگزیده استالین (۱)

* ترتسکی و ترتسکیسم

* افسانه " استالینیسم "

دست امپریالیستها از ایران و منطقه کوتاه باد!